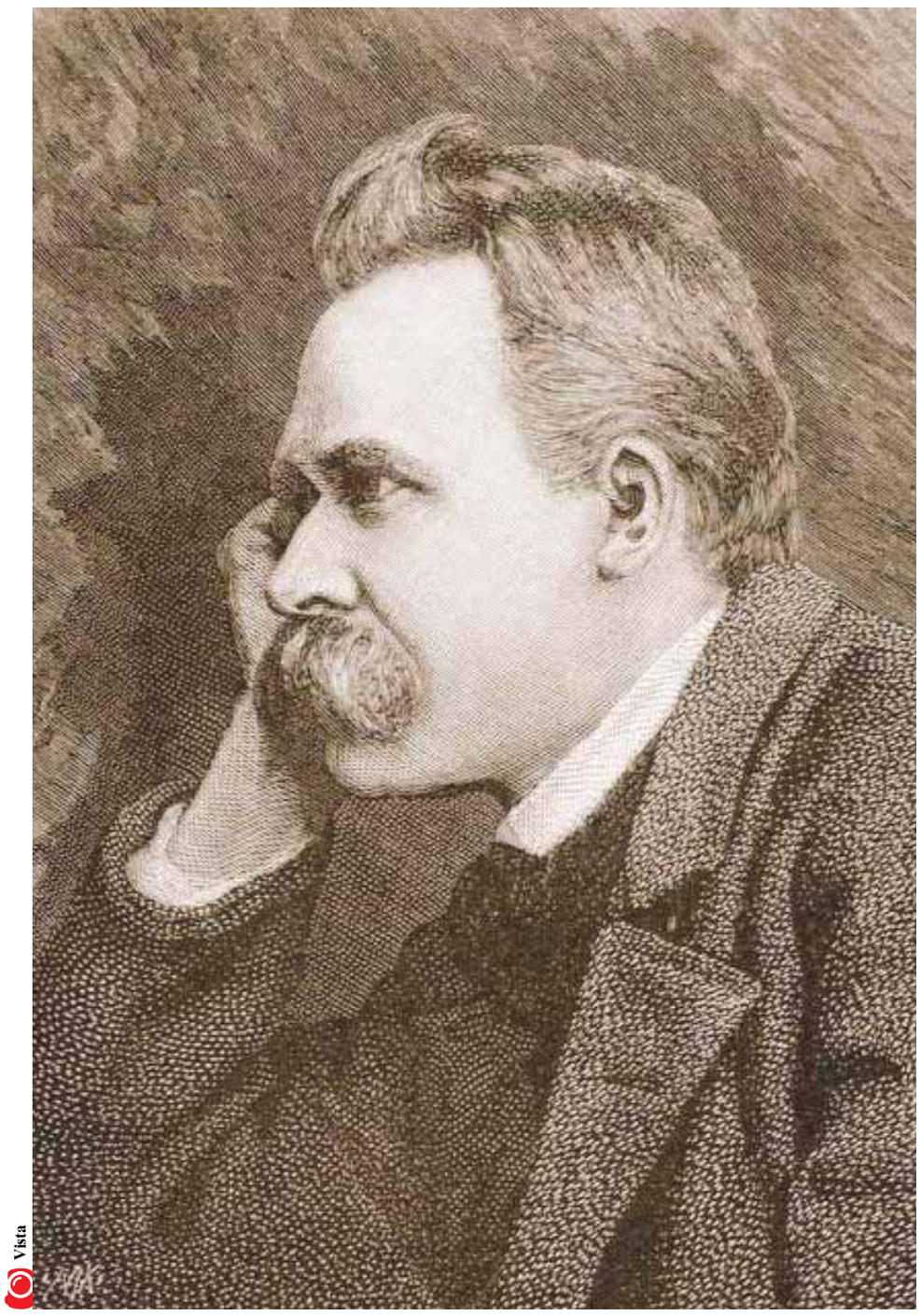
Vista

فلسفه سیاسی نیچه در گفت‌وگو با هوگو دِروکن (استاد دانشگاه کمبریج انگلستان)

«واپسین مرد» عوام‌فریب

تحلیل سیاست معاصر از دیدگاه «فیلسوف رنج»

گفت‌وگو از شان ایلینگ
ترجمه: علیرضا شیرازی‌نژاد

به‌تازگی کتابی با عنوان «سیاست بزرگ نیچه» به قلم پروفسور هوگو دِروکن (Hugo Drochon)، استاد دانشگاه کمبریج انگلستان، از سوی انتشارات دانشگاه پرینستون انتشار یافته است که‌شان ایلینگ (Sean Illing)، نویسنده پایگاه خبری-تحلیلی وکس (Vox) امریکا، با نویسنده این اثر گفت‌وگویی انجام داده است. پروفسور دِروکن با رویکرد نیچه‌ای به واکاوی فلسفی وقایع سیاسی سال ۲۰۱۷ می‌پردازد. ایلینگ در مقدمه این گفت‌وگو می‌نویسد: «خیلی سخت است تا در نوشته‌های نیچه (فیلسوف، شاعر و آهنگساز قرن ۱۹ آلمان) بتوان به مطالبی برخورد که در آن به‌طور مستقیم مسائل «سیاسی» درج شده باشد. از همین‌رو نیچه در نظر بسیاری از صاحب‌نظران، یک متفکر حوزه «فلسفه سیاست» بشمار نمی‌رود. به زعم آنان، نیچه دارای نظریه‌ای واحد در این حوزه نیست و روشی سازمان‌یافته را در اینباره اتخاذ نکرده است تا بتوان در تحلیل‌های سیاسی به وی استناد کرد. با وجود این، دسته‌ای دیگر از متفکران و صاحبان اندیشه از جمله دِروکن بر این باورند که هرچند عمده نوشته‌های نیچه به موضوعات «اخلاقی» و «نقش هنر در جامعه» اختصاص دارد، امّا «اخلاق» و «فرهنگ» دو بخش جدایی‌ناپذیر از «سیاست» به شمار می‌روند و برهمین اساس اندیشه‌های نیچه از سیاست گریزناپذیرند.» ایلینگ معتقد است «هوای فرهنگی-سیاسی زمانه نیچه به آنچه امروز در عالم سیاست امریکا و انگلیس رخ داده است، بی‌شباهت نیست. نیچه اتو وُن بیسمارک (سیاستمدار پروسی که آلمان را در سال ۱۸۷۱ م متحد کرد) را به سبب مستحکم کردن قدرت سیاسی خویش از طریق برانگیختن نفرت‌های ملی‌گرایانه و خواست‌های برتری نژادی، محکوم کرد و در یکی دیگر از نوشته‌هایش به اروپاییان گوشزد کرد که رشد ممالک دموکراتیک در اروپا منجر به «تنگ نظری» و «جنون توده‌ها» خواهد شد.»

■ **ماهموواره شنیده‌ایم که نیچه نهیلیست (پوچ‌گرا) بوده یا از آن جانبداری می‌کرده است، در حالی که دقیقاً عکس این مطلب درست است. نیچه به نهیلیسم پی برد و از این بابت ندای خوشحالی و سرمستی سر نداد. او متوجه بحرانِ «فرهنگِ ساختگی» شد و سعی داشت تا راهی به سوی آن باز کند. چرا او تا این اندازه نگران گسترش نهیلیسم بود؟**

در مورد نهیلیست نبودن نیچه کاملاً موافقم. او پاسخ طیفی از نهیلیسم را می‌داد که در آن زمان ذهن جوامع اروپا را درگیر خود کرده بودند. نیچه عنوان می‌کرد که ما عادت داشته‌ایم تا طبق اخلاق متعالی (ناشی از متون مقدس) زندگی کنیم و در این زمینه اتفاق نظری همگانی وجود داشت، اما اگر هیچ‌کس، دیگر آن را قبول نداشته باشد چه اتفاقی در انتظار انسان خواهد بود؟ برهمین اساس باید با آن رویارو شویم؛ این همان چالشی است که امروز نسبی‌گرایی با آن دست وپنجه نرم می‌کند.

■ **نیچه پیش‌بینی تکان‌دهنده‌ای دارد که می‌گوید: قرن بعدی صحنه کارزار ایدئولوژی‌های ساخت بشر خواهد بود. زمانه‌ای که ما به «ایسم‌ها» قدرت خواهیم بخشید و سعی بر آن داریم تا معنا و خط مشی نوینی را برای «تاریخ» ارائه دهیم. شما به‌عنوان یک نظریه‌پرداز سیاسی چه تفسیری از این برداشت‌های نیچه دارید؟**

نیچه «جنگ‌هایی برای تعیین آینده بشر» پیش‌بینی می‌کند و معتقد است این جنگ‌ها در پستوی پنهان انگاشتن خدا رخ می‌دهند. در واقع نیچه می‌خواهد پاسخی برای این پرسش بیابد که «می‌خواهیم چگونه انسان‌هایی باشیم؟» درجهان غرب، مفهوم «انسانِ خوب» در مسیحیت، پاسخی بود که ما برای این پرسش داشتیم. حال اگر اعتقادی به چنین پاسخی نداشته باشیم یا نتوانیم این عقیده را توجیه کنیم، مجدداً باید به سراغ پاسخی برای آن بگردیم.

■ **پس درست است اگر بگوییم مکاتبی که قرن بیستم را زیر سیطره خود قرار دادند (اعم از کمونیسم و فاشیسم) خیلی شبیه به دین‌های سیاسی هستند که نیچه آنها را پیش‌بینی کرده بود و انتظار ظهورشان را می‌کشید؟**

کاملاً درست است. این مکاتب کوشیدند تا جوابی برای این سؤال بنیادین باشند. اما به نظر نیچه، آنها هنوز با نادیده انگاشتن «خدا» شکل گرفته‌اند. از این‌رو این مکاتب را مجموعه‌ای از جزم‌اندیشی‌های غیرقابل رقابت شکل می‌دهند؛ جزم‌اندیشی درباره تاریخ، درباره ذات انسان و درباره آینده. تمامی آنها اشتباهند، چرا که مدعی هستند دیدگاه‌هایشان در حوزه اخلاق و سیاست، مطلق و یکتا است. نیچه درصدد بود تا عنوان کند در یک جامعه راه‌های متفاوتی برای «وجود داشتن» هست و جوامع باید به گونه‌ای منظم شوند که بتوانند امکان حیات انواع «وجودها» را فراهم کنند، نه اینکه اصرار داشته باشند برای رفع معضلات اجتماعی و رشد جامعه تنها یک پاسخ، یک حقیقت و یک اخلاق وجود دارد!

■ **تصور من این است که نیچه به فراتر رفتن انسان و توانایی او در پاسخ به تمامی سؤال‌هایی که درباره تاریخ، اخلاق و معنای عالی مطرح می‌شود، اعتقاد ندارد. ما موجوداتی هستیم که درک معانی متعالی خواسته ما است و اگر پاسخی برای آنها نداشته باشیم، خودمان آن را می‌سازیم.**

نیچه همیشه با دو نوع مخاطب صحبت می‌کند. به نظر او شمار زیادی از مردم به یک «نردبان وجودی» احتیاج دارند، سازوکاری از فلسفه و ایمان که آنان را در زمان تاریخی قرار دهد و این هیچ ایرادی ندارد. اما نکته‌ای که او بدان اشاره دارد این است که چنین افرادی حق ندارند بگویند که همه احتیاج دارند تا طبق قواعد و چارچوب ذهنی آنان زندگی کنند؛ و باید فضایی هم وجود داشته باشد برای افرادی که شجاعت برخورد با واقعیت‌های جاری جهان را دارند تا بتوانند گونه‌های دیگری از زیستن را تجربه کنند.

■ **آیا می‌توان گفت که دغدغه‌های سیاسی نیچه بدین سبب بود که می‌خواست مردم را از گرایش‌های جزم‌اندیشانه و تمامیت‌گرا (اعم از سیاسی، دینی و ایدئولوژیکی) دورنگاه دارد؟**

در کتابم به این نکته اشاره کرده‌ام که نیچه صحبت‌هایش را همزمان با دوران تغییرات سیاسی اروپا مطرح کرده است؛ تغییراتی که نویددهنده دستیابی به چیزهایی نظیر «انفجار دموکراسی» و «افزایش حق رأی» در قرن ۲۰ بود و پرسش‌هایی را درباره «سیاست موازنه قدرت» در اروپا نیز مطرح می‌کرد. ادعای بنده این است که آن دسته از ابزارهای مفهومی که نیچه برای صحبت درباره تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی زمانه خود بسط داد، می‌تواند رویکرد ویژه‌ای برای واکاوی و اندیشیدن درباره آنچه امروز در صحنه سیاست اتفاق افتاده، ارائه دهد. بخصوص مسائلی نظیر جدایی بریتانیا از اتحادیه اروپا و انتخاب دونالد ترامپ به‌عنوان رئیس جمهوری امریکا.

■ **شما در کتاب‌تان چیزی درباره ترامپ ننوشته‌اید اما در جایی دیگر گفته‌اید که او مانند کاریکاتوری از ایده «اَبَر انسانِ» (The Ubermensch) نیچه است. چرا؟**

چون شنیده‌ام که گفته می‌شود ترامپ شبیه به اَبَرانسانِ نیچه (که اغلب در انگلیسی به اشتباه آن را «سوپرمَن» ترجمه کرده‌اند) است، که به نظرم تعبیر اشتباهی است. حال، همین که بپرسیم چرا اشتباه است، می‌توانم راهی باشد تا درباره واقعیتِ چیستی ترامپ بیندیشیم؟ اولاً ترامپ هر چیزی را که نیچه از آن متنفر بوده را به منصه ظهور رسانده است، از «ضدیت با فرهنگ و هنر» و «میان‌مایگی» گرفته تا «پول‌پرستی» به هر قیمتی. منظور نیچه از «اَبَرانسان» شخصی است که بتواند خارج از خوبی و بدی و فراتر از ارزش‌های مرسوم زندگی کند؛ کسی که دست از طلب همه غرایزش می‌کشد. نیچه در قسمتی از کتاب «چنین گفت زرتشت» بیان می‌کند که زرتشت (قهرمان داستانی کتاب) از کوهی که در آن عزلت گزیده بود پایین می‌آید تا در میدان شهر با مردم سخن بگوید و آنان را با صفات اَبَرانسان آشنا کند. او می‌خواست به آنان تعلیم دهد که «انسان» باید چگونه باشد. اما زمانه به گونه‌ای بود که مردم نمی‌خواستند بشنوند که از اعتقاد به خدا سرباز زده‌اند؛ چنین زندگی‌ای یک فاجعه است، زندگی‌ای که در آن هیچ چیز ماندگار نیست و مردمان در توهم زندگی می‌کنند. زرتشت می‌فهمد که زوال و انحطاط فرهنگی مردم به حدی است که طرح چنین مباحثی کارگر نمی‌افتد، بنابراین تصمیم می‌گیرد درباره «واپسین مَرد» (The Last Man) با آنان سخن بگوید و تعلیم‌شان دهد. «واپسین مرد» شخصی راحت طلب است که از اندیشه ورزی دوری می‌کند، از پیشرفت هراس دارد، اهل خطرپذیری نیست و می‌خواهد همه‌چیز بدون تغییر باقی بماند. البته مردم با شنیدن این ویژگی‌ها به وجد می‌آیند، چراکه این همان چیزی است که آنان بواقع در پی آن هستند. برهمین اساس، ترامپ در نظر من تداعی‌کننده چنین شخصیتی است؛ یک «واپسین مردِ» عوام فریب. او وعده «دوباره عالی کردن» همه چیز را به مردم می‌دهد، یعنی همان‌طور که قبلاً بوده‌اند باشند و مردم به همین دلیل عاشقش هستند. برای نیچه تجلیل از شخصی مانند ترامپ، نتیجه‌ای اجتناب‌ناپذیر از فرهنگی «دموکراتیک» به شمار می‌رود که براساس خصلت‌های «جهل»، «خودمحوری» و «خود-خرسندی» بنا شده است.

■ **در نوشته‌ای که بدان اشاره کردید و به طور کلی در تمامی نوشته‌ها، نوعی اعتراض نسبت به «زوال فرهنگ دموکراتیک» دیده می‌شود و وقتی آنها را دوباره می‌خوانیم، خیلی سخت است که به ترامپ فکر نکنیم.**

دقیقاً. نیچه در طول زندگیش وقت زیادی را صرف اندیشیدن درباره «زوال» و «رنج» کرد و سعی داشت تا بفهمد این دو چگونه در جامعه ظهور می‌کنند. برای نیچه «فرهنگ» با «چیرگی بر خویشتن» ارتباط پیدا می‌کند و هر چیزی که بی‌حرکت و ایستا است به مثابه «مرگ فرهنگ» است. در نظرگاه نیچه، تمام این حسرت گذشته خوردن‌ها (نوستالژی) و نگاه‌هایی که طرفداران ترامپ نسبت به گذشته امریکا دارند، برای فرهنگ سم است؛ چرا که مانع رسیدن به پیشرفت می‌شود.

■ **نیچه در زمانه خود ضد چه چیزهایی می‌جنگید که با مسائل امروز زمانه ما قابل مقایسه است؟**

اگر به نوشته‌های نیچه مراجعه کنیم، یکی از شخصیت‌های اصلی که از آن نام می‌برد «بیسمارک» (از زمامداران پروسی در قرن ۱۹ و نخستین صدراعظم آلمان) است. البته تفاوت بسیار زیادی میان وی و ترامپ وجود دارد، اما نقد نیچه به بیسمارک هنوز قابل کاربرد است.

من در عنوان کتابم از عبارت «سیاستِ بزرگ» استفاده کرده‌ام. ترامپ و بیسمارک به مفهوم «بزرگی» یا «شکوه» دلمشغول هستند. نیچه از سیاستِ بزرگ بیسمارک متنفر است، به همان دلایلی که امروز بسیاری از مردم نسبت به سیاست‌های ترامپ ابراز انزجار می‌کنند. به زعم وی، چنین سیاستی در «جدایی‌سازی»، «ملی‌گرایی» و «بیگانه‌هراسی» ریشه دوانده است و ممکن است شما امروز هم این ویژگی‌ها را به ترامپ نسبت دهید. نیچه چنین سیاستی را خوار شمرد و تا آنجا پیش رفت که به این رنجش عامه‌پسند اعتراض کرد، چیزی که وی آن را «غریزه جمع‌گرایی» یا «میلِ همرنگی با جماعت» نامید.

■ **چرا نیچه تا این حد از دموکراسی بیزار است؟**

نیچه تجربه زیادی با دموکراسی نداشت؛ بنابراین دیدگاهش نسبت به آن نادرست بود. او منتقد دموکراسی است، چراکه به زعم وی دموکراسی وسیله‌ای برای تراز کردن است و این یعنی کنار زدن سلسله مراتب طبیعی. نیچه معتقد است که در این جهان افراد خاصی برای حیات فرهنگ از قبل در نظر گرفته شده‌اند اما تقدیر دیگران این گونه نیست. بنابراین دموکراسی سازوکاری برای ویران کردن این فرهنگ متعالی محسوب می‌شود.

■ **در صحبت‌هایتان به مسأله «رنجش» اشاره کردید، می‌دانیم که نیچه به «فیلسوف رنج» معروف است. امروز ما شاهد موجی از احساسات ضد تشکیلاتی نسبت به فلسفه وجودی اتحادیه اروپا و ایالات متحده هستیم، نیچه چه تفسیری از این شرایط دارد؟**

من در کتابم از اصطلاح misarchism استفاده کرده‌ام که نوعی «نپذیرفتن حاکمیت» یا «بیزاری از صاحبان قدرت» است. نیچه این را به‌عنوان یک ذهنیت خاص دموکراتیک در نظر می‌گیرد. این دیدگاه از برخی جهات مثبت است؛ چراکه شما به سطحی از نقد در جامعه احتیاج دارید. اما نیچه معتقد است که انزجارطلبی از حاکمیت می‌تواند از حد خود فراتر هم برود و در طول زمان به «افراط گرایی» بگراید. به نظر من این همان نقطه‌ای است که ما امروز در آن قرار گرفته‌ایم. ما شاهد «کنار زدن نخبگان» هستیم، «کنار زدن بنیان‌ها» و «خود قدرت!» این خطرناک است، چرا که نوعی «پوچ‌گرایی» در پس آن نهفته است. در واقع هیچ طرح و برنامه مثبتی از آن بیرون نخواهد آمد. آنچه ما شاهدش هستیم، تنها طنینی پرسر و صدا از «نه» به شمار می‌رود که روشن نیست پس از آن چه اتفاقی خواهد افتاد.

■ **نیچه این جمله معروف را دارد که «اگر به پرتگاه‌ها خیره شوی، آن پرتگاه نیز چشم خویش را به درون تو خواهد دوخت»؛ گویی این جمله نقد حال ما است. اما این نکته برای من مشخص نیست که ما به چه چیزی آن سوی موج حرکت‌های نژادپرستانه و جدایی‌طلبانه در اروپا و امریکا نظر انداخته‌ایم؟ مردم دارند باور خود را نسبت به قدرت نهادهای حاکمیتی از دست می‌دهند و سرشان به حدی شلوغ شده است که وقت نمی‌کنند صاحبان قدرت را به سبب آنچه بر اثر اعمال این سیاست‌ها پیش رویشان قرار داده‌اند از صحنه قدرت کنار بزنند. نمی‌توانم تصور کنم سرانجام این سیاست‌ها چگونه خواهد بود. آیا شما نسبت به آینده سیاسی‌مان خوش‌بین هستید؟**

ما باید در برابر این «بازگشت» و «سیر قهقرایی» که ظهور کرده است ایستادگی کنیم و از اهمیتش بکاهیم. برچسب‌های سیاسی‌ای که برای «جداسازی» و «تفکیک‌کردن» به‌کار می‌روند، ریشه در «رنج» و «ترس» دارند. توصیف شما درست است، ما به یک پرتگاه خیره شده‌ایم و باید از این خیرگی روی برگردانیم و سعی کنیم چیزی مثبت از آن ارائه کنیم. این چالش اصلی قرن بیست‌ویکم است.

نیم نگاه

■ **در منظومه فکری نیچه «واپسین مرد» شخصی راحت‌طلب است که از اندیشه ورزی دوری می‌کند، از پیشرفت هراس دارد، اهل خطرپذیری نیست و می‌خواهد همه‌چیز بدون تغییر باقی بماند.**

■ **ترامپ تداعی‌کننده شخصیت یک «واپسین مردِ» عوام‌فریب است. او وعده «دوباره عالی کردن» همه چیز را به مردم می‌دهد، یعنی همان‌طور که قبلاً بوده‌اند باشند و مردم به همین دلیل عاشقش هستند.**

■ **نیچه در طول زندگیش وقت زیادی را صرف اندیشیدن درباره «زوال» و «رنج» کرد تا بفهمد این دو چگونه در جامعه ظهور می‌کنند.**

تأملی بر «صنایع‌دستی خاص‌پردازی‌شده» به مناسبت روز صنایع دستی

موزه‌های زندگی روزمره

وحید میهن‌پرست

«حافظه جمعی» پیکره‌ای از دانش و اطلاعات است که اعضای یک گروه اجتماعی در آن سهیم هستند. این پیکره دانش باعث شکل‌گیری روایت‌های جمعی می‌شود و گذشته را به حال و آینده متصل می‌کند. در واقع یک گروه تا بدانجا وجود دارد که حافظه فرهنگی مشترک بین اعضا را حفظ کند.

«حافظه فرهنگی» دارای چند مشخصه کلیدی است از جمله اینکه این نوع از حافظه در عینیت‌بخشی‌هایی متجسم می‌شود که معانی را به شیوه‌ای متراکم و تمرکزیافته ذخیره می‌کنند. اینها معناهایی هستند که گروه یا جماعتی در آن سهیم هستند. عینیت‌یابی این معناها می‌تواند در قالب متونی چون شعرهای حماسی، سنت‌شفاهی و یادمان‌هایی مانند مجسمه‌ها و معماری و غیره صورت گیرد. بتازگی به همت معاونت صنایع‌دستی و هنرهای سنتی کل کشور جریانی با عنوان «خاص‌پردازی در صنایع‌دستی» باب شده است که برای صنایع‌دستی این امکان را فراهم می‌کند تا به‌عنوان عینیت بخش به حافظه فردی و یادمان‌های فردی و گروهی عمل کند. در خاص‌پردازی از طرق کتیبه و نوشته، تصویر، حکاکی و غیره جملات و تصاویری که برای افراد مهم هستند بر آثار ثبت می‌شوند و از این طریق اثر تبدیل به یک اثر خاص و مختص به یک یا چند نفر می‌شود.

در خاص‌پردازی موارد و مضامین متعددی می‌توانند بر آثار ثبت شوند از جمله احساسات، تصورات و خاطرات سفارش‌دهنده، تصاویری که برای او مهم هستند، جملاتی که برای او ارزش و معنایی خاص دارند، صحنه‌ها و دیالوگ‌های فیلم‌هایی که او دوست دارد، جملات و تصاویری که اثر و محصول را به هدیه‌ای منحصربه‌فرد برای شخصی خاص تبدیل می‌کنند. از طریق ثبت مضامین و مواردی اینچنینی فرصتی در اختیار فرد قرار می‌گیرد تا آنچه برای او و درباره او خاص است، با کمک هنرمند ثبت شود و عینیت یابد. با توجه به این مشخصات است که می‌توان گفت صنایع‌دستی خاص‌پردازی شده می‌تواند به‌عنوان رسانه‌ای بی‌بدیل برای انتقال و کدگذاری حافظه فردی و جمعی عمل کند.

اگر بخواهیم مثال‌هایی در این زمینه ارائه دهیم می‌توان به دو اثر که برای مسابقه ملی «خاص‌پردازی در صنایع‌دستی» ارسال شده‌اند اشاره کرد، به‌عنوان مثال در یکی از آثار، هنرمندی که رشته‌اش حکاکی روی چرم است نقش گل رزی را روی کیف و قلمدان چرمی حکاکی کرده است. این کیف و قلمدان را یک نفر برای خواهرزاده‌اش که نامش رزا است و در آلمان زندگی می‌کند، سفارش داده است. اینچنین می‌توان گفت که این کیف تنها یک کیف نیست بلکه یادمانی خانوادگی است که حافظه جمعی و عواطف یک خانواده بر آن ثبت شده است. در اثری دیگر هنرمند میناکار اثری را به مناسبت جشن عروسی یک زوج جوان خلق کرده است؛ در این اثر در مرکز ظرف تصویری متناسب با جشن عروسی کار شده است و در حاشیه ظرف با کتیبه پیوند زوج همراه با بیان نامشان تبریک گفته شده و از این طریق یادمانی بسیار زیبا برای جشن ازدواج آنان خلق شده است.

خانواده، گروه‌های دوستانه، گروه‌های تحصیلی و کلاً گروه‌های کوچک دیگر نیز همانند گروه‌های کلان به حافظه جمعی وابسته هستند. حال اگر این حافظه جمعی برسازنده گروه در صنایع‌دستی خاص‌پردازی شده تجسم یابد، امکان حضور این حافظه در لایه‌های مختلف زندگی روزمره از طریق صنایع‌دستی مهیا می‌شود و فرآیند انتقال اطلاعات و عواطف افراد همواره در جریان خواهد بود و به زندگی عاطفی آنها، غنای بیشتری خواهد بخشید.

در بسیاری از خانه‌های ایرانی معمولاً ویترین‌هایی وجود دارد که در آنها ظروف چینی و بلوری قرار می‌گیرند و در بسیاری از مواقع می‌بینیم که این ظروف صرفاً جنبه تزئینی دارند و کمتر از آنها استفاده می‌شود. حال اگر در این ویترین‌ها به جای این ظروف، صنایع‌دستی خاص‌پردازی شده قرار گیرد و هر شیء در آن یادمانی باشد از یک رخداد معنادار در زندگی صاحبخانه یا عینیتی باشد از پیوندهای احساسی و عاطفی افراد، ما صرفاً با یک ویترین زیبا که بخشی از فضای خالی خانه را پر می‌کند مواجه نیستیم بلکه با یک «موزه شخصی یا خانوادگی» مواجه هستیم. این موزه‌ها برخلاف موزه‌های نوین که کمتر در زندگی روزمره حضور دارند و برای بازدید از آنها معمولاً باید از پیش برنامه‌ریزی داشت این قابلیت را دارند که عملکرد موزه‌ای را در تار و پود زندگی روزمره وارد کنند و مکث‌ها و تأملات معنایی و عاطفی را به جزئی لاینفک از زندگی روزمره بدل سازند. از این جهت است که می‌توان نام «موزه زندگی روزمره» را بر آنها نهاد.

اثر سمیرا امینی